



«دردم نهفته به ز طیبیان مدعی»

پاسخی به یادداشت
«شفا بایدت داروی تلخ نوش»
در نقد مقاله استانداردهای تاریخ شفاهی

دکتر سید امیرمسعود شهرام‌نیا^۱

صاحب‌نظران و استادان فعال در مطالعات تاریخ شفاهی نیاز دارد تا با بیان دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خود به تدقیق، تصحیح و تدوین این استانداردها کمک کنند و این اقدام، سرانجام به تدوین شیوه‌نامه‌ها و استانداردهای مورد پذیرش مراکز مختلف پژوهشی بینجامد. به همین سبب هرگونه نقد و اظهارنظر علمی درباره مقاله مورد اشاره که ما را به هدف فوق نزدیک‌تر سازد، به‌گرمی مورد استقبال نویسندگان قرار می‌گیرد.

در پاسخ به مقاله فوق، در شماره ۷۰ مجله گنجینه اسناد، مطلبی با عنوان «شفا بایدت داروی تلخ نوش»، به قلم آقای مرتضی رسولی‌پور، کارشناس ارشد علوم سیاسی، به چاپ رسید که اگرچه توجه آن به موضوع مقاله موردنظر و تلاش در راستای تدوین استانداردهای تاریخ شفاهی شایان تقدیر است، اما محتوای این یادداشت بیش از آن که حاوی استدلالی منطقی در نقد آن مقاله باشد، بازتابنده پاره‌ای گره‌های شخصیتی نویسنده است که با آسمان - ریسمان بافتن و استفاده از لحنی غیرعلمی و تهاجمی، کوشیده است به تعبیر خود «داروی تلخی» را تجویز کند که خود از خواص و

در شماره ۶۹ فصلنامه گنجینه اسناد، مقاله‌ای به قلم نگارنده و همکارش با عنوان «مقدمه‌ای بر استانداردهای تاریخ شفاهی» به چاپ رسید که در آن، نویسندگان کوشیده بودند با هدف فراهم کردن زمینه برای یکسان‌سازی شیوه‌های انجام مصاحبه در طرح‌های تاریخ شفاهی، با اتکا به رویه‌های مورد استفاده در مراکز علمی معتبر جهانی و بهره‌گیری از تجارب و مطالعات انجام شده در پروژه تاریخ شفاهی در سازمان اسناد و کتابخانه ملی، راهکارهایی به منظور تدوین استانداردهائی در این دسته از مطالعات ارائه کنند.

مقاله مورد اشاره، پیش از این، در همایش تاریخ شفاهی حوزه هنری ارائه شد و دبیرخانه این همایش، آن را به عنوان یکی از مستندات، برای بهره‌برداری مراکز پژوهشی حاضر در اختیار شرکت‌کنندگان و دیگر مراکز پژوهشی قرار داد. نگارندگان نیز این مقاله را به منزله نخستین گام در راستای یکسان‌کردن رویه‌ها و شیوه‌های جاری در مصاحبه‌های تاریخ شفاهی و به عنوان مقدمه‌ای بر استانداردهای این‌گونه پژوهش‌ها تدوین کردند. بدیهی است که چنین امر مهمی به مذاقه و توجه

۱. دکترای علوم سیاسی و عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان. Oralhistory85@yahoo.com



مواد آن آگاه نیست. اگرچه فقدان استدلال منطقی، تعارضات فراوان و لحن غیر علمی نویسنده، یادداشت مزبور را چنان سست بنیاد ساخته است که نیاز چندانی به پاسخ ندارد، اما نگارنده این سطور که سال‌هاست به تدریس روش تحقیق در دانشگاه‌های کشور (از قضا در همان رشته‌ای که ظاهراً ناقد محترم مدرک کارشناسی ارشد اخذ کرده‌اند یعنی علوم سیاسی) اشتغال دارد، به رسم معلمی و به منظور زدودن خطاهای فاحش روش‌شناختانه و شکلی ناقد محترم، نکاتی چند در توضیح مباحث مقاله اصلی و یادداشت ایشان معروض می‌دارد:

اظهار فضل مکرر ناقد محترم، مرا به یاد خاطره آن استاد فاضل حوزه انداخت که می‌گفت: «زمانی که در اوان طلبگی در مدرسه فیضیه درس می‌خواندیم و تازه خواندن دروس فقه را آغاز کرده بودیم، یک روز هنگام خروج از درس شرح لمعه، یکی از دوستان طلبه با ژستی عالمانه در حالی که به گروهی از طلاب که در گوشه دیگر مدرسه درس «اسفار ملاصدرا» می‌خواندند، اشاره می‌کرد، گفت: نمی‌دانم این فلاسفه، چه کار به کار ما فقها دارند و از جان ما چه می‌خواهند.» دوست طلبه ما گمان کرده بود با خواندن چند کتاب، فقیه شده است و باید باب دعوا را با دیگران بگشاید.

در این جا هم به زعم ناقد محترم، گوئی درشت‌گوئی و ژست عالمانه با چسباندن سر و ته جملات بی‌ربط، بی‌هیچ مرجع و مأخذ، «نقدی عالمانه و منصفانه» است و بهره‌گرفتن از منابع مختلف و معرفی آثار دیگران از نگاه ایشان، «قطار کردن نام این و آن» محسوب می‌شود. با این حساب، هر کس چون ایشان، خود را از هر کتاب، مقاله و مرجع معتبری بی‌نیاز دید، پژوهشی علمی انجام داده است و هر کس به خود زحمت مطالعه ده‌ها مرجع و منبع معتبر خارجی و داخلی را داد، هدفی جز «به رخ کشیدن آثار دیگران و علم‌فروشی

و عالم‌نمائی ندارد» و با خواندن آثارش، «انسان قوه درک و تمیز خود را از دست می‌دهد.» معلوم نیست این درس نادرست را کدام استاد روش تحقیق به ایشان آموخته است که بی‌محابا از آن تیغی بسازد و به خود جرئت تاختن به دیگران را بدهد و نام نوشته‌های خود را «نقد عالمانه و منصفانه» و استفاده از منابع مختلف علمی را، «سرسری خوانی و آسانگیری» بگذارد!

اگر از کلی‌گوئی‌ها و جملات پراکنده بگذریم - که بخش اعظم یادداشت ایشان را تشکیل می‌دهد - در چند مورد ناقد محترم کوشیده است از استدلال‌هائی به ظاهر علمی بهره بگیرد که در زیر، به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ناقد محترم پس از اشاره به تعریف تاریخ شفاهی که در مقاله اصلی این‌گونه آمده است: «مجموعه منظمی از اظهارات افراد زنده درباره تجربیات خودشان»، این عبارت را «پیش از آن‌که تعریف تاریخ شفاهی باشد، بخشی از نتایج و دستاوردهای آن» دانسته است. سپس در حالی که خواننده منتظر است تا تعریف ایشان را بخواند، به جای تعریف تاریخ شفاهی، به بیان سابقه و ویژگی‌های آن پرداخته و چنین گفته است: «تاریخ شفاهی، پس از جنگ دوم جهانی به عنوان یکی از روش‌های تاریخ‌نگاری که می‌تواند محدودیت‌های تاریخ‌سندمحور را برطرف سازد، مرسوم شده است.» سپس ذکر نشدن عنوان «مصاحبه و گفتگو» را در تعریف تاریخ شفاهی، نقص این تعریف دانسته است. در حالی که قید عنوان «اظهارات افراد زنده» در تعریف تاریخ شفاهی، صراحتاً مبین مصاحبه‌ای بودن روش این نوع مطالعات است که به نظر می‌رسد، مورد توجه ایشان قرار نگرفته است.

۲. در ادامه، ناقد محترم با اشاره به الگوی ذکر شده در مقاله درباره خلق سند تاریخی که در آن «راوی

تنظیم» دانسته‌اند که خواننده را از ادامه خواندن باز می‌دارد.

آیا این که ایشان تعریف تاریخ شفاهی را نپسندیده و بعد، سابقه تاریخ شفاهی را به جای تعریف خود از این دانش ذکر کرده‌اند و این که الگوی «خلق سند» را در تاریخ شفاهی شایسته توضیح بیشتر تر یافته‌اند، موجب شده است مقاله به چنین صفاتی خواننده شود؟ اگرچه هر خواننده عاقل با اندک تأمل درخواهد یافت که این تعبیر بیشتر بازتابنده سوزش‌ها و آلام ناقد است تا نقد مقاله!

۴. در ادامه بحث، ناقد محترم با طرح چند پرسش پراکنده و بعضاً بی‌ارتباط با محتوای مقاله، گفته‌اند در صورتی که نویسندگان این پرسش‌ها را مطرح می‌ساختند، خواننده شوق بیشتری برای مطالعه بقیه مطالب پیدا می‌کرد. گذشته از این که در مورد هر کتاب، مقاله یا نوشته‌ای قطعاً سؤالات و مباحث مختلفی به ذهن هر خواننده‌ای می‌رسد که به نظر او طرح آن‌ها می‌توانست به بحث کمک کند. مرور دقیق سؤالات، ناگهان بنده را به یاد داستان کودکان دبستانی انداخت که چون هنوز چند حرف نخست الفبا را بیشتر نیاموخته‌اند، گمان می‌کنند هر کلامی که با حروفی جز آموخته‌های آن‌ها نوشته شود، نادرست است و گوئی همه کلمات باید با همان حروف «آب، بابا، نان» آن‌ها نوشته شود تا درست باشد.

به نظر می‌رسد که ناقد محترم، اصولاً توجهی به عنوان و رویکرد مقاله نداشته‌اند که در صدد یافتن راهکارهای علمی برای تدوین استانداردها و رویه‌های مشترک انجام مصاحبه در مطالعات تاریخ شفاهی است، و متوقع‌اند نویسندگان مقاله چون او به بحث درباره سؤالات مطرح شده در ذهن ایشان بپردازند. اگرچه، برخی از این سؤالات در جای خود سؤالات باارزش و قابل طرحی است، اما عمدتاً از محتوا و رویکرد این مقاله به دورند. سؤالاتی از

واقعه‌ای را برای مصاحبه‌گر نقل می‌کند، مصاحبه‌گر خاطرات را ثبت و یک سند تاریخی خلق می‌کند.» ایراد گرفته است و عیب الگوی (واقعه ← راوی ← مصاحبه‌گر ← سند تاریخی) را کم بودن توضیحات درباره چهار واژه فوق و ارتباط آن‌ها با هم دانسته است. اگرچه همان‌گونه که ناقد اشاره کرده‌اند، توضیح بیشتر درباره این مبحث، همچون هر بحث دیگری می‌تواند در فهم بهتر مطلب راهگشا باشد و طبعاً به دلیل فشردگی بحث و به اطناب کشیده نشدن کلام از آن پرهیز شده است، به نظر می‌رسد چهار واژه «واقعه، راوی، مصاحبه‌گر و سند تاریخی» برای مخاطبان این مقاله - که قاعدتاً از علاقه‌مندان یا فعالان در مطالعات تاریخ شفاهی‌اند - واژگان مبهم و نامرتبلی نیست و به همین ترتیب فهم این که چطور مصاحبه‌گر با ثبت واقعه از زبان راوی یا همان مصاحبه‌شونده به خلق سند تاریخی مبادرت می‌ورزد، دشوار نیست، خصوصاً که با اندکی حوصله در قرائت مقاله، در ادامه به تفصیل درباره نحوه انجام این امر مهم بحث شده است.

۳. در بخش سوم یادداشت، ناقد محترم به همین دو فقره استدلال بسنده کرده و باز هم دچار کلی‌گوئی‌های عوامانه معمول خود شده است و «گفتن و نوشتن از شیوه‌های تاریخ شفاهی» را چنانچه «با هدف موشکافی، گره‌گشائی و حاوی رگه‌های درخشان باشد، کاری بس ستودنی» و گرنه «کنار هم چیدن حرف‌های سست، عامیانه، بی‌حساب و بی‌دلیل» دانسته‌اند که «نشان از سستی و ولنگاری اندیشه و شتابزدگی در تنظیم و ارائه سخن و مقاله دارد» و بعد هم نتیجه گرفته‌اند که مقاله «در بخش نخست، توفیقی نداشته است.»

ناقد محترم، مشخص نکرده‌اند که براساس کدام استدلال و با کدام دلیل، یکباره کل مقاله را شایسته صفاتی چون «سست»، «عامیانه»، «بی‌حساب و بی‌دلیل»، «ولنگاری در اندیشه» و «شتابزدگی در

این دست: «تفاوت بیان روایت راوی به نقل از دیگران با بیان آنچه در آن دخالت مستقیم داشته، چیست؟»، «ارزش‌گذاری گفته‌ها براساس اهمیت راوی (مصاحبه‌شونده) چگونه است؟»، «نقش مصاحبه، در تبیین چگونگی واقعه چیست؟»، «نقش مصاحبه‌گر در نقل روایت‌های گوناگون هر واقعه چیست؟» و «وظیفه محقق در طبقه‌بندی روایت‌های گوناگون چیست؟»، «عمدتاً سؤالاتی است که در حوزه‌ای خارج از مبحث استانداردها و رویه‌های انجام مصاحبه تاریخ شفاهی قرار می‌گیرد و بیش‌تر به ارزش‌گذاری و فلسفه مطالعات تاریخ شفاهی می‌پردازد که شاید در جای خود قابل بحث باشد. به نظر می‌رسد تنها سؤال آخر یعنی «تبیین وظیفه محقق در طبقه‌بندی روایت‌های گوناگون» را بتوان در حیطه بحث استانداردسازی مصاحبه‌ها آورد که در مقاله درباره آن گفتگو شده است.

البته واضح است که بنا بر ادعای ناقد محترم، چون حوزه علاقه و کار ایشان صرفاً مصاحبه‌گری در مطالعات تاریخ شفاهی است، فاقد نگاهی جامع به طرح‌های مطالعاتی تاریخ شفاهی است و به همین دلیل سؤالات مطرح در ذهن ایشان، محدود به همین حوزه می‌باشد.

۵. ناقد محترم در ادامه یادداشت خود، یکبارہ سنت خود را مبنی بر بی‌نیازی از هر منبع و سند به فراموشی سپرده است و با اشاره به جمله «تاریخ شفاهی، آن‌قدر انعطاف‌پذیر است که افراد در هر سنی می‌توانند فنون آن را فرا بگیرند»، پرسیده‌اند: «چرا نویسندگان مقاله، مشخص نکرده‌اند گوینده این عبارت چیست؟» و این جمله را به دلیل ذکر نکردن نام گوینده، مورد حمله قرار داده‌اند. بعد با تأمل در «ماقال» و نه «من قال»، چنین نتیجه گرفته‌اند که عبارت «انعطاف‌پذیری تاریخ شفاهی»، گنگ و نامفهوم است و این جمله، «تاریخ شفاهی» را در حد فن (تکنیک) تنزل داده است؛ سپس با اشاره

به توضیحات خود در ابتدای نوشتار - که صحت و سقم آن‌ها در آنچه گذشت، آشکار شد - چنین نتیجه گرفته‌اند که «تاریخ شفاهی به عنوان یکی از شیوه‌های تاریخ‌نگاری، شاخه‌ای از علوم انسانی محسوب می‌شود و با ماهیت میان رشته‌ای خود، از مبانی روش‌شناسی و معرفت‌شناسانه برخوردار است.» آن‌گاه با طرح درخواست استعلام از مراکز دست‌اندر کار تاریخ شفاهی درباره این جمله که «افراد در هر سنی می‌توانند فنون آن را فراگیرند»، طرح این بحث را نشان از «کم جلوه دادن نقش مصاحبه در تاریخ شفاهی» دانسته‌اند.

بی‌پایه بودن این استدلال، به چندین دلیل بر خواننده آشکار است؛ اولاً این که «فنون تاریخ شفاهی را در هر سنی می‌توان آموخت»، با «شاخه‌ای از علوم انسانی بودن» و «ماهیت میان رشته‌ای تاریخ شفاهی» منافاتی ندارد، بلکه می‌توان این جمله را به صورت عام در مورد همه علوم بیان کرد و گفت، هر دانشی حتا علوم دشوار را در هر سنی می‌توان آموخت. مگر صرف قابلیت آموزش آن دانش، موجب کم‌اهمیت دانستن آن دانش است؟ ثانیاً، همان‌گونه که ناقد محترم خود نقل کرده است که تاریخ شفاهی هم مانند سایر شاخه‌های علوم، دارای «روش‌شناسی» خاص خود است و طبعاً همان‌گونه که هر خواننده آگاه درمی‌یابد، منظور از آموختن فنون تاریخ شفاهی در هر سنی، به معنای امکان آموختن روش‌شناسی تاریخ شفاهی است که همچون روش‌شناسی دیگر علوم، فن شمرده می‌شود و این امکان برای افراد با سنین مختلف وجود دارد؛ اگرچه با آموختن این فنون لزوماً بلافاصله متخصص تاریخ شفاهی یا مصاحبه‌گر آن نخواهند شد.^۱

اساساً بحث مقاله مورد اشاره، درباره فنون انجام مصاحبه در تاریخ شفاهی است و این موضوع، به اهمیت و گستره تاریخ شفاهی به عنوان شاخه‌ای جدید از مطالعات میان رشته‌ای در حوزه علوم

انسانی لطمه‌ای نمی‌زند. به نظر می‌رسد ناقد محترم، در این جا خواسته یا ناخواسته دچار مغلطه عام و خاص شده است و بحث درخور آموزش بودن فنون مصاحبه تاریخ شفاهی را، با کم‌اهمیت دانستن کلیه مطالعات تاریخ شفاهی یکسان شمرده است.

۶. ادامه یادداشت ناقد محترم، به مبحث «توالی تحقیق تاریخ شفاهی» اشاره دارد و به سلیقه خود، عنوان «مراحل انجام کار در پروژه‌های تاریخ شفاهی» را به جای عنوان این قسمت پیشنهاد کرده‌اند که جای تشکر دارد! سپس مباحث ارائه شده ذیل عنوان «رهنمودها و پیشنهادها» را «تکراری و کلیشه‌ای» خوانده‌اند که «البته برای کارآموزان تاریخ شفاهی، خالی از فایده نخواهد بود.» معلوم نیست بالأخره از دید ایشان، اگر آن‌گونه که در مقدمه بحث خود آورده‌اند، «ما در فقر علمی درباره مطالعات تاریخ شفاهی به سر می‌بریم» و هیچ «تلاشی در جهت کاربردی کردن این مطالعات با واقعیت‌های محیط داخلی» انجام نشده است، چطور طرح این مباحث کلیشه‌ای و تکراری است و اگر آن‌گونه که ایشان به شدت نسبت به «آموزش تکنیک‌های مصاحبه تاریخ شفاهی» معترض‌اند و آن را «موجب کم‌اهمیت شمردن این دانش» دانسته‌اند، چگونه طرح این مباحث را خالی از فایده نمی‌دانند؟! واقعیت این است که همان‌طور که همه دست‌اندرکاران تاریخ شفاهی بارها تجربه کرده‌اند، بسیاری از نکات کاربردی و ریز در انجام مصاحبه‌ها، دلایلی ظاهراً سهل و پیش‌پا افتاده‌اند و به قول ناقد محترم، «کلیشه‌ای و تکراری» به نظر می‌رسند، اما بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند موجب تضییع یک فرصت خوب در مصاحبه یا از دست رفتن اطلاعات با ارزش تاریخی شود. به عنوان مثال، فرض کنید مصاحبه‌گر، در میانه مصاحبه متوجه شود که دستگاه ضبط صوت او به اندازه کافی باتری ندارد یا صدابرد (میکروفون) ضبط او خراب است یا پس از پایان مصاحبه، دریابد

که کیفیت صدای ضبط شده، نامفهوم و غیرقابل استفاده است. اگرچه این موارد به نظر پیش‌پا افتاده و کلیشه‌ای می‌رسد، ولی دست‌اندرکاران مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، بر اهمیت این نکات به‌ظاهر تکراری و کلیشه‌ای به‌خوبی واقفند.

۷. در بحث درباره گام چهارم از مباحث مقاله مورد نظر - که به فنون فیلمبرداری و صدابرداری در مصاحبه‌های تاریخ شفاهی می‌پردازد - ناقد محترم از یک سو بحث درباره این امور را «معرکه‌گیری» درباره مطالبی دانسته‌اند که «کاملاً دارای جنبه فنی است و به فهم ما از تاریخ شفاهی ارتباط ندارد» و از سوی دیگر، اشاره به توصیه‌هایی درباره ضبط صدا بر روی نوار کاست را «فاقد توجیه» و ناشی از «رونویسی و نقل نعل به نعل مندرجات کتاب‌های سه دهه گذشته» دانسته‌اند. در این اظهارنظر هم، ایشان چون گزافه‌گوئی‌های پیشین، به شکلی متناقض و شتابزده به درشت‌گوئی‌های معمول خود پرداخته و باز هم بی‌توجه به محتوای این مقاله که رویکردی متفاوت با منویات ذهنی ایشان دارد، توصیه کرده‌اند به جای بحث درباره امور فنی و فنون صدا و تصویر، به بحث درباره «دلایل مخالفان ضبط صدا» یا «ایرادهای وارد بر یادداشت‌برداری و مزایای ضبط صدا» بپردازیم. گوئی باز هم دیکته ما با حروفی ناآشنا برای ناقد محترم نگاشته شده است و باید طعن ایشان را نیز مبنی بر استفاده از منابع سه دهه گذشته بپذیریم، ولی واقعیت جز این است.

امروزه، استفاده از ابزارهای مختلف صوتی و تصویری، به دلیل اهمیت آن‌ها در مستندسازی و قابلیت‌های گسترده‌ای که در ثبت و ضبط دقیق خاطرات راوی، ثبت جزئیات، ویژگی‌ها و واکنش‌های مصاحبه‌دار، به‌شدت مورد توجه مراکز پژوهشی فعال در حوزه تاریخ شفاهی در داخل و خارج از ایران قرار گرفته است و با





سرزدن به برخی از پایگاه‌های مهم و فعال در این حوزه، همچون مراکز پژوهشی و دانشگاه‌های معتبر یا سازمان‌های اسناد و کتابخانه‌های ملی، می‌توان نمونه‌های خوبی برای این مدعا یافت. اگرچه بحث درباره مزایا و معایب ضبط صدا و تصویر در جای خود دارای اهمیت است، اما از چارچوب بحث مقاله ما خارج است. بدیهی است در شرایطی که ضبط صوتی و تصویری مصاحبه‌های تاریخ شفاهی تا این حد اهمیت یافته است، نمی‌توان از بیان استانداردها و رویه‌های مورد استفاده در این موارد چشم پوشید و به تعبیر ناقد محترم، آن‌ها را «اموری فرعی دانست و این کار را به کارشناس فنی صدا و تصویر سپرد.»

به نظر می‌رسد ناآگاهی ایشان از این امور، سبب چنین داوری نادرستی شده است. واضح است که کارشناس فنی در امور صوتی و تصویری، اگرچه می‌تواند به بهبود کار کمک کند، ولی لزوماً از ضرورت‌های تهیه مستندات صوتی و تصویری، ظرافت‌ها و دقت‌های لازم برای انجام این امر مهم آگاه نیست و ارائه راهکارها و رویه‌های استاندارد، می‌تواند علاوه بر یکسان‌سازی شیوه اجرا، قابلیت بهره‌برداری از منابع صوتی و تصویری ارائه‌شده را افزایش دهد.

ناقد محترم، اشاره مقاله را به توصیه‌هایی درباره استفاده از ضبط نوار کاست با توجه به گسترش ضبط رقمی (دیجیتال) در زمان حاضر، نقضی بزرگ و گناهی نابخشودنی دانسته‌اند که ناشی از «نقل نعل به نعل از کتاب‌های سه دهه گذشته است»؛ در حالی که در مقاله مورد اشاره، هیچگاه توصیه و تأکید بر ضبط صدا بر روی نوار کاست نشده است، بلکه علاوه بر اشاره به ضبط رقمی صدا - که امروزه معمولاً همزمان با ضبط تصویر با دستگاه فیلمبرداری انجام می‌شود - برخلاف نظر ایشان، هنوز ضبط صدا بر روی نوارهای کاست

منسوخ نشده است و به این دلیل که برخی از مراکز مطالعاتی یا پژوهشگران در کشور ما به دلایل مختلف هنوز هم در مواردی از این‌گونه ضبط‌ها استفاده می‌کنند، نکات و ضرورت‌های این شیوه در مقاله، مورد توجه قرار گرفته است؛ چنان‌که در چند شماره پیش از انتشار این مقاله نیز در مقاله‌ای به تفصیل درباره ویژگی‌های ضبط صدا بر روی نوار کاست بحث شده است که به دلایلی ظاهراً از دید خطاپوش ناقد محترم مصون مانده است.^۲

۸. در نقد گام پنجم مقاله - که به بیان برخی از مشکلات و محدودیت‌های مصاحبه تاریخ شفاهی می‌پردازد - گوئی ناقد محترم به کشفی شگرف نایل آمده‌اند و با استناد به آن، باز هم تعابیر مورد علاقه خود را چون «مفاد سست، نامربوط، متناقض، شتابزده و فاقد دقت کافی» نثار مقاله کرده و نتیجه گرفته‌اند که «نویسندگان، حرف تازه‌ای برای گفتن نداشته و معدنی که مدعی کشف و رونمایی آن هستند، قابل نبوده است، بلکه یادداشتی کهنه [را] مربوط به دروس گذشته» منتشر کرده‌اند.

اگر از تعابیر فوق بگذریم که برخاسته از روحیه و ضمیر ناقد محترم است، کشفی که این‌همه ایشان را به وجد آورده، تناقضی است که میان دو جمله مقاله احساس کرده‌اند. در جایی آمده است: «مصاحبه‌شونده، عادت ندارد خاطراتش را در ملاءعام بگوید» و در جای دیگر، آمده است: «مصاحبه‌شونده، ترجیح می‌دهد به جای یک نفر، در جمع چندین نفر صحبت کند.» ناقد محترم، آن‌قدر در اعلام کشف خود هیجان زده بوده که فراموش کرده است که این دو جمله، در دو بند مختلف با شماره‌های ۱۱ و ۱۵ در بیان مشکلات و محدودیت‌های مصاحبه با افراد مختلف ذکر شده است. به این معنی که برای فرد مصاحبه‌شونده، ممکن است شرایط مندرج در بند ۱۱ پیش آید؛ یعنی فردی علاقه‌ای به صحبت کردن در جمع نداشته باشد و برعکس، فرد دیگری

به همه چیز»، «سرسری خوانی و آسانگیری»، از تاریکنای ذهن خود داستانی هم درباره کسی که فرق شتر و نهنگ را نمی‌دانسته است، نقل کرده‌اند و آن را نثار نویسندگان مقاله ساخته‌اند؛ اگرچه خواننده این سطور اکنون بهتر می‌تواند قضاوت کند که این داستان بیش‌تر بیان حال ناقد محترم است تا نویسندگان مقاله، ولی به عنوان سخن پایانی، نکته‌ای درباب نقد به ناقد محترم و سردبیر محترم مجله، گوشزد می‌نماید.

اگرچه نقد علمی، نشان پویایی و حیات هر نوشتار و مجله‌ای است و هر نویسنده و پژوهشگری که امید و علاقه برای ورود به عرصه علم و پژوهش دارد، نمی‌تواند خود را از نقد منصفانه، منضبط، مستدل و علمی بی‌بهره بداند، اما مرز میان نقد علمی و نوشته‌های هجوآمیز آکنده از تعابیر نامرتبط، جملات عاری از حجب و اخلاق و تاختن‌های بی‌منطق، مرزی شفاف و سترگ است.

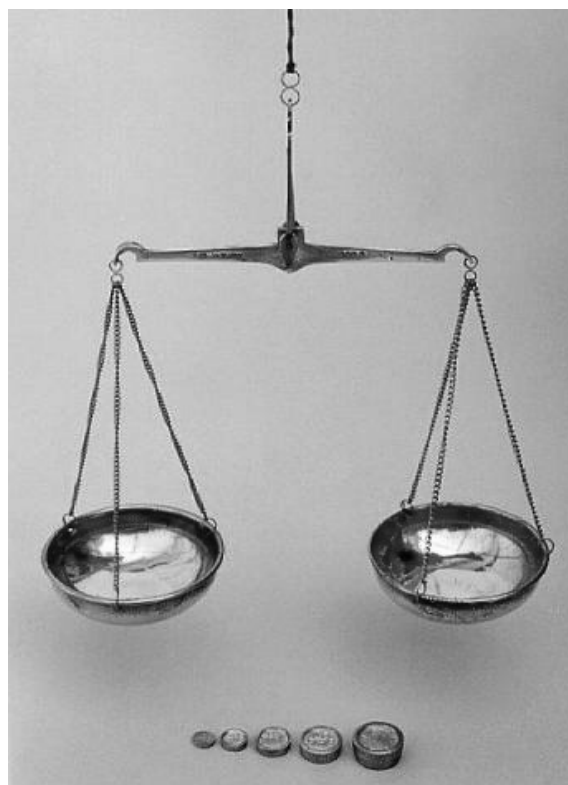
این‌که کسی به خود جرئت بدهد چشم‌ها را ببندد، دهان را بگشاید و همه مرزهای عفت و حیای علمی کلام را زیر پا بگذارد و آنچه برخاسته از خلق اوست، بی‌پروا بیان کند، نقد نیست. بر اصحاب این مجله محترم نیز فرض است اکنون که به لطف الهی و پشتکار و همت ایشان، نشان علمی - ترویجی بر تارک این مجله وزین می‌درخشد، شمشیر هتاک‌ها را از آنان که به گمان نقد بر اسب کبر و فخرفروشی نشسته‌اند بازستانند، تا آن زمان که ادب نقد علمی را بیاموزند.

به زیر دلق ملامع، کمندها دارند

درازدستی این کوتاه‌آستینان بین

به خرمن دو جهان، سر فرو نمی‌آرند

دماغ و کبر گدایان و خوشه‌چینان بین



در مصاحبه‌ای دیگر ممکن است با حضور در جمع دوستان یا خانواده، راحت‌تر به بیان خاطرات خود پردازد. برای فهمیدن این دو جمله، لازم نیست حتماً تجربه‌ای در مصاحبه تاریخ شفاهی داشته باشیم، بلکه همه ما در اطراف خود اشخاصی با هریک از این دو ویژگی مورد اشاره، خواهیم یافت. حضور مستمع، ذوق سخن گفتن را در برخی زنده می‌کند و حجب و حیا در حضور دیگران برای برخی دیگر، مانع از راحت صحبت کردن آن‌ها می‌شود. بنابراین، آخرین کشف ناقد محترم هم بیش‌تر مبین ناآشنائی با ویژگی‌های متفاوت شخصیتی در افراد مختلف است تا تناقض در متن مقاله.

ناقد محترم، در انتهای یادداشت - که نام آن را «نقد منصفانه و علمی» نهاده‌اند - با ردیف کردن چند اتهام تکراری همچون «درست نخواندن آثار نویسندگان مقالات»، «قطار کردن نام این و آن نویسنده و کتاب خارجی» و «چسباندن همه چیز

◆ پی نوشتها

۱- در منابع مختلف، در بحث درباره تاریخ شفاهی، به انعطاف‌پذیر بودن فنون مصاحبه در تاریخ شفاهی و امکان آشنا ساختن دانش‌آموزان و دانشجویان سنین مختلف با این شیوه‌ها در تحقیقات و مطالعات خود به عنوان گامی مؤثر در فرایند آموزش و پژوهش در مطالعات تاریخی، تأکید شده است.

۲- بنگرید به: شفیقه نیک‌نفس، شیوه‌نامه تاریخ شفاهی، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره ۶۴، ص ۱۷۷؛

- Hoopes, James. Oral History: An Introduction for Students. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1979.
- Lanman, Barry A., and George L. Mehaffy. Oral History in the Secondary School Classroom. Pamphlet Series #2.

